

چکیده

با رحلت پیامبر(ص) در بین مسلمانان اختلافاتی به وجود آمد که بدخواهان اسلام آتش آن را شعله ور کردند. از جمله این اختلافها می‌توان به اختلاف میان خلفای راشدین با علی بن ابی‌طالب اشاره نمود و آنان بر این باورند که میان آنان هیچ‌گونه تعاملات فکری و فقهی صورت نگرفته است و این، درحالی است که خلفای راشدین قبل از ایشان با آن حضرت، تعاملات علمی و فقهی داشته و از ایشان بهره گرفته اند و چه بسا در برخی از موارد رأی ایشان را بر رأی خود و سایر اصحاب ترجیح داده‌اند. این تحقیق بر آن است تا به بیان برخی از این تعاملات بپردازد.

کلیدواژه‌ها: علی بن ابی‌طالب، خلفای راشدین، قضاوت، اقتصاد، سیاست

تعاملات علی بن ابی‌طالب با خلفای راشدین

مهدی تیموری بازگری، انور ابراهیمی

(دانشجویان کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران)

دانش آموختگان اهل سنت رشته تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی

مقدمه

مپسند خدایا که شود هیچ مسلمان خجلت زده تهمت ناکرده گناهی
اختلاف و دشمنی بین مسلمانان مسئله امروزی نیست؛ بلکه از همان آغاز اسلام کینه
جویان و فتنه‌انگیزان که به ظاهر مسلمان ولی در خفا دشمن اسلام بودند، به اختلافات
دامن میزدند. تاریخ نیز به آنان فرصت میداد که در این اعمال سوءشان موفق گردند تا
جایی که اختلافات مسلمین به حدی رسید که مستقیماً مقابل یکدیگر ایستادند و این
امر موجب جنگ و خونریزی میان آنان گردید. اختلاف امری طبیعی است و ذاتاً مذموم
نیست؛ بلکه مایه رشد فکری انسانها و رسیدن آنها به کمال هم می‌گردد. البته منظور
از این نوع اختلاف، اختلاف رحمت است؛ یعنی آنچه پیامبر فرمود که «اختلاف امتی
رحمه». اسلام نه تنها اختلاف رأی را در فروع مجاز شمرده؛ بلکه به آن تشویق هم
کرده است. اساس و منشأ مذاهب فقهی دلیلی بر به رسمیت شناختن این نوع اختلاف
است، لیکن اسلام اجازه نمی‌دهد اختلاف از دایره شریعت و عقل بیرون رود و وسیله
تکفیر دیگران گردد و به جنگ و جدال منتهی شود؛ چرا که زبان آن متوجه مسلمانان
است. در مورد این نوع اختلاف حرام و مذموم خداوند می‌فرماید:

«... وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ...» (انفال/۴۶)

«و لا تکتونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و ...» (آل عمران/۱۰۵)

«و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا ...» (آل عمران/۱۰۳)

اسلام دینی است که برای سعادت دنیوی و اخروی انسانها توسط پیامبر اکرم(ص) که
از جانب خداوند رحمه للعالمین نام گرفته نازل گردیده است. اسلامی که سرچشمه آن
خدا، قرآن و پیامبر(ص) می‌باشد.

این دین آسمانی در ابتدا از جانب همه مسلمانان به یک گونه نگرسته می‌شد. اما با
رحلت پیامبر(ص) بدخواهان اسلام با پیش کشیدن مسائل ابتدائی و فقهی سعی بر
دامن زدن هر چه بیشتر این اختلافها نمودند، غافل از اینکه این‌گونه اختلافها مربوط
به مسائل جزئی و فرعی است. آنان گفتند که بعد از رحلت پیامبر(ص) حضرت علی(ع)
هیچ‌گونه تعامل و همکاری با خلفای راشدین قبل از خود را نداشته و آنان نیز هیچ‌گونه
بهره‌ای از وی نبرده و از وجودش استفاده نکرده‌اند. این نوشتار بر آن است تا با تکیه



بر منابع معتبر تاریخی شیعه و اهل سنت بر این گونه تفکرات غلط و فتنه‌انگیز خط بطلان کشد و بیان کند که چگونه بین آنان مودت و دوستی برقرار بوده است.

تعاملات فقهی-قضائی

یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین تعاملات علی بن ابی‌طالب با خلفا در زمینه فقه بوده است. فتاوی و آراء فقهی و قضایی حضرت علی همیشه مورد تصدیق خلفا و اصحاب بود و هر مشکلی که پیدا می‌کردند راه چاره را از ایشان می‌خواستند و در هیچ مسئله‌ای نبود که ایشان رأیی نداشته باشند. ایشان داناترین مردم در مسائل شرعی آن زمان محسوب می‌شد. خلفای قبل از وی نیز به درستی این را فهمیده بودند و مسلمانان را از ویژگیهای ایشان محروم نساختند و ایشان را قاضی القضاة مدینه قرار دادند. و هر کجا رأی خلفا در تضاد با رأی علی بن ابی‌طالب می‌بود، رأی ایشان را بر رأی خود ترجیح میدادند.

معاویه نیز مقام والای فقهی و علمی ایشان را این گونه بیان می‌کند: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی‌طالب»^۱ عمر بن خطاب آن قدر به علی بن ابی‌طالب اعتماد داشت که می‌فرمود: اگر علی بن ابی‌طالب حکمی بر خلاف من صادر نمود، از او پیروی کنید و نیز فرموده است: «ای علی تو بهترین فتوی دهنده‌ای^۲ و یا فرموده است. خدایا در شهری که علی نباشد مرا رها نکن»^۳ از زبان هر سه خلیفه قبل و بیشتر از عمر بن خطاب نقل شده که گفته است: «لو لا علی لهلك العمر» (و یا عثمان یا ابوبکر). با بررسی تاریخ، این نتیجه حاصل می‌شود که خلفا این سخن را بیشتر در مقابل مشکلات فقهی و قضایی و بعد از آن در مسائل سیاسی گفته‌اند. این سخن بیانگر عمق تعاملات خلفا به خصوص در این زمینه‌ها است. اینک نمونه‌ای از این تعاملات را ذکر می‌کنیم:

زمان عثمان بن عفان، در پی اجرای حکم حد بر ولید حاکم کوفه، آشوبی به وجود آمد. چنانچه عده‌ای بر عثمان عیب گرفتند و گفتند: به ناحق بر ولید حد زد، علی بن ابی‌طالب به آنان جواب داد که شما عیب عثمان نگویید؛ چرا که او را درباره کاری که به دستور ما کرده است، گناهی نیست.^۴ عثمان بن عفان نیز بعد از فتوحات در حالی که بر خود سخت می‌گرفت و از بیت‌المال هیچ سهمی برای خود بر نمی‌داشت، تنها به دستور علی بن ابی‌طالب که گفت آنچه تو را و عیال تو را کفایت کند، از بیت‌المال بردار، خلیفه راضی شد و این کار را انجام داد.^۵ دفن جنازه دانیال نبی که در زمان فتوحات پیدا شده بود، شروع حج عمره از میقات، سوزاندن همخوابه

شدن دو مرد با هم، مسئله عول (اصطلاح فقهی در باب ارث مطرح است) و... نمونه‌هایی است از آراء فقهی علی بن ابی‌طالب که در زمان خلفا پذیرفته و به آنها عمل شده است.^۶ در این میان نکته بسیار جالب و قابل توجه ماجرای مسلمان شدن هرمزان ایرانی است که در زمان عمر بن خطاب روی داد. وقتی خلیفه می‌خواهد هرمزان را بکشد، هرمزان می‌گوید تا این آب را نخوردم مرا نکش. بعد از آن وی کاسه آب را می‌اندازد تا می‌شکند و آب می‌ریزد، خلیفه می‌گوید چه کار کنم! علی بن ابی‌طالب می‌گوید چون قول دادی تا آب را نخورد او را نکشی پس او را نکش و گزیب بر سر او نه و بگذار تا در مدینه باشد... هرمزان می‌گوید ای وزیر من پادشاهم و پادشاهزاده، بر سر چون من گزیب گذاشتن مناسب نیست، حضرت علی بن ابی‌طالب می‌گوید: من بر تو مهربانی می‌کنم بهتر است اسلام بیاوری. هرمزان اسلام می‌آورد و خلیفه هم خوشحال می‌گردد.^۷ در این ماجرا علاوه بر اینکه خلیفه رأی علی را می‌پذیرد نکته‌ای دیگر در آن نهفته است و آن اینکه هرمزان ایرانی علی بن ابی‌طالب را با لفظ وزیر خطاب می‌کند. گویا هرمزان به خوبی تشخیص داده که علی بن ابی‌طالب برای خلیفه بسان وزیری برای پادشاه ایرانی است. در ایران وزیر شخص دوم کشور آن زمان بوده است. این امر بیانگر جایگاه والای ایشان نزد خلفا از جمله عمر بن خطاب است.

تعاملات علمی - فرهنگی

احادیث و روایات زیادی در مورد علم علی بن ابی‌طالب از پیامبر (ص) و خلفا و سایر صحابه روایت شده است. از جمله حدیث معروف پیامبر که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها». معاویه با فهمیدن خبر شهادت وی گفت: «ذهب العلم و الفقه بموت بن ابی‌طالب»^۸ علی بن ابی‌طالب در بسیاری از علوم از جمله فقه، حدیث، تفسیر، صرف و نحو، تاریخ و کلام و... سرآمد و مبدع و زبانزد بود به طوری که با هیچ یک از حکمای مهم هم نمی‌توان ایشان را مقایسه کرد. خلفا نیز به خوبی بر علم علی بن ابی‌طالب آگاه بودند و از آن در جهت پیشبرد اهداف اسلامی بهره می‌بردند.

وقتی عمر بن خطاب در مورد تعیین مبدأ تاریخ اسلام به مشورت پرداخت، رأی ایشان این بود که بعثت به عنوان مبدأ تاریخ اسلام قرار گیرد اما رأی علی بن ابی‌طالب این بود که باید بین حق و باطل فرق گذاشت و هجرت را مبدأ تاریخ اسلام دانست، بعد از این نیز اختلاف شد که ماه آغاز سال چه ماهی باشد (ربیع الاول یا محرم) ایشان محرم را

پیشنهاد
کرد،
خلیفه
در هر دو
مورد (هجرت و
محرم) رأی ایشان
را پذیرفت.^۹

روایت است که علی بن ابیطالب گفته: قسم به خدا تا مادامی که قرآن را جمع نکرده‌ام، لباس نمی‌پوشم و از خانه خارج نمی‌شوم.^{۱۰} این گفته بیانگر عمق توجه ایشان به فرهنگ و اسلام است. گویا این کار را خیلی واجب‌تر از مسائل سیاسی و ... می‌دانسته است. در زمینه جمع‌آوری قرآن مردی عثمان را سرزنش می‌کند. علی فریاد می‌زند و می‌گوید خاموش باش که هرچه او کرده و انجام داده با مشورت و موافقت ما کرده است، من هم اگر جای او بودم چنین می‌کردم و همان راه را می‌پیمودم.^{۱۱} این موارد تنها نمونه‌هایی است از نظرات علمی و فرهنگی علی بن ابیطالب که خلفا آنها را پذیرفته و بدان عمل نموده‌اند.

تعاملات سیاسی و نظامی

بعضی معتقدند که علی بن ابیطالب بعد از رحلت پیامبر ۲۵ سال را در سکوت گذراند و جز در زمینه های تربیتی یارانش در هیچ امری دیگر دخالت نکرد و هیچ امر نظامی یا سیاسی را بر عهده نگرفت، اینها تا حدی پیش رفته‌اند که رشادت و شجاعت وی را با این حرفها زیر سؤال برده‌اند. در بعضی روایات آمده است که به ایشان پیشنهاد شد تا فرمانده جنگ با ایران شود، اما ایشان نپذیرفت^{۱۲} مگر آن حضرت(ع) خواهان گسترش اسلام به خارج مرزهای شبه جزیره نبوده است؟ برعکس این ادعاها، باید گفت ایشان در کنار خلفا و در مسائل سیاسی و نظامی فعال بود و از همان روزهای اول بعد از رحلت پیامبر یعنی آغاز خلافت ابوبکر ابن ابی‌قحافه همکاری را شروع کرد و باز آغاز فتنه مرتدین، علی ابن ابی‌طالب یا تنی چند حفاظت گذرگاه‌های مدینه را بر عهده گرفتند^{۱۳} و این تعاملات تا آخرین لحظه یعنی شهادت عثمان بن عفان ادامه داشت.

شبه‌های که مطرح است، این است که چرا بن ابی‌طالب حضور فیزیکی در جهاد و فتوحات نداشت؟ ابن اعثم می‌گوید: ابوبکر در جنگهای رده خواست علی را برای جنگ بفرستد، عمر گفت: ثواب آن است که علی در مدینه باشد و تو از صحبت و مشورت او فایده گیری.^{۱۴} این است که هر چند ایشان در جنگها به طور فیزیکی حضور نداشت، اما با مشورتها و راهنمایی‌های ارزنده خود عدم حضور فیزیکی خود را جبران می‌نمود و در واقع همین راهنمایی‌ها هم عامل اصلی گسترش و فتوحات اسلامی در زمان خلفا بود. نمونه‌هایی از این راهنمایی‌ها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

- خلیفه دوم هنگام سفر به شام، وی را جانشین خود قرار می‌دهد و به مردم می‌گوید: علی در مدینه خواهد ماند، هر کاری که شما را باشد، به او رجوع کنید و از رأی او مدد بخواهید. ۱۵ بنابراین، خلیفه اختیار کامل مدینه را به علی می‌سپارد.

- طبری می‌گوید: در جنگ با ایرانیان، علی به عمر گفت: وضع تو نسبت به مسلمانان چون رشته مهره‌ها است که اگر پاره شود پراکنده شوند. لذا توصیه می‌کند که شخصاً به جنگ نرود، در حالی که دیگر صحابه نظراتی دیگر دارند، ولی خلیفه رأی علی را می‌پذیرد و نمی‌رود.^{۱۶} - در فتح بیت‌المقدس نیز که عمر بر آن است تا به تنهایی به آنجا رود، علی بن ابی‌طالب به وی می‌گوید: شخصاً چرا و کجا می‌روی بدان که با یک دشمن مانند سگ درنده روبرو خواهی شد.^{۱۷}

- در زمان خلیفه اول نیز که ایشان می‌خواست شخصاً با مرتدین جنگ را ادامه دهد، علی، ایشان را از این کار منع کرد^{۱۸} چرا که حضور خلیفه را در مدینه به صلاح امت اسلام می‌دانست.

- در جنگ با رومیان(در زمان ابوبکر) خلیفه مردد بود که سپاه بفرستد یا خود ایشان با رومیان ببردازد؟ بنابراین با اصحاب اصحاب به مشورت پرداخت. علی گفت: اگر لشکر بفرستی و اگر خود بروی، در هر دو حالت فتح و ظفر قرین گردد. ابوبکر از این رأی و پیشنهاد خوشحال شد و گفت: ای مسلمانان، این مرد وارث علم پیامبر است. هر که در صدق او به گمان رود، بی‌گمان منافق باشد.^{۱۹}

در فتح خراسان نیز خلیفه دوم اکراه داشت که آیا وارد آن سرزمین شود یا نه؟ حضرت علی با توصیفات زیبای خود از خراسان و مردم و آب و هوای آن رغبت خلیفه را برای فتح آنجا برانگیخت و خلیفه به آنجا سپاه فرستاد و به وی گفت: «ای ابوالحسن مرا در فتح خراسان رغبتی دادی.»^{۲۰}



اگر این تشویقها و راهنمایی‌ها نبود، شاید فتوحات زمان خلفا هم صورت نمی‌گرفت. علی بن ابی‌طالب سه بار جانشین خلیفه دوم شد. بار اول وقتی می‌خواست به فلسطین سفر کند؛ چرا که گفته بودند فقط با شخص خلیفه صلح را منعقد می‌کنند.^{۲۱} اما یعقوبی معتقد است که عمر، عثمان را جانشین خود ساخت.^{۲۲} بار دوم وقتی خلیفه می‌خواست در نبرد با ایرانیان برای کمک به سپاه مسلمانان لشکری آماده کند و تصمیم به رفتن گرفت، علی را جانشین خود قرار داد.^{۲۳} بار سوم نیز هنگامی که خلیفه می‌خواست به شام برود، علی را جانشین خویش نمود و اختیار کامل را به او می‌دهد.^{۲۴} با این همه تعاملات نظامی و سیاسی، اگر هرزمان ایشان را وزیر خطاب می‌کند، سخن خطایی نگفته است.

تعاملات اقتصادی

علی بن ابی‌طالب در مسائل اقتصادی و بیت‌المال و اموالی که بر اثر فتوحات به دست می‌آمد و مصارف آنها کمکهایی زیادی به خلفا می‌کرد.

در روایتی از ابن عباس آمده است: در مورد تقسیم اموال عمر و عثمان و علی هم‌سخن شدند که سهم اموال طبق قرآن مشخص شود و در این مورد تصمیم گرفتند که آن را از مهاجرین آغاز کنند و بعد انصار و سپس تابعین^{۲۵} لذا عمر برای این کار عقیل بن ابی‌طالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را مأمور ترتیب دیوان و نسب‌شناسی کرد.^{۲۶}

مشکل دیگر خلفا تقسیم یا عدم تقسیم سرزمینهای مفتوحه در میان لشکریان بود که اولین مورد درباره زمینهای عراق (سواد کوفه) رخ داد، بسیاری می‌پنداشتند که باید زمینها میان فاتحان تقسیم گردد، اما علی بن ابی‌طالب نظری دیگر داشت و گفت اگر زمین را بین ما تقسیم کنی، برای مسلمانان آینده سودی ندارد، ولی اگر در دست صاحبان زمینها باشد و آنها مالیات بدهند، برای هر دو نسل (نسل فعلی و آینده) مفید خواهد بود، عمر نیز این را پذیرفت و بدان عمل نمود.^{۲۷} جدای از این، ایشان در این امر از اختلاف و جدال آنان می‌ترسید چنانکه در زمان خلافتش گفته است: «اگر بیم نداشتم که در این امر (تقسیم زمینها) با یکدیگر جدال نخواهید کرد زمینهای سواد را میانتان تقسیم می‌کردم.»^{۲۸}

در مصرف جواهرات کعبه نیز عمر خواست آن را به مصرف سپاه اسلام برساند، اما حضرت علی گفت: چون پیامبر به آنها دست زده تو نیز بدان دست نزن. عمر پذیرفت و گفت اگر تو نبودی رسوا می‌شدم.^{۲۹}

مسئله دیگر فرش بهارستان بود، این فرش بزرگ و قیمتی از ایران به مدینه فرستاده شد و به پیشنهاد علی بن ابی‌طالب تکه تکه شد و بین مسلمانان تقسیم شد و سهم خودش دو تکه‌ای شد که آن را به ۲۰۰ درهم فروخت.^{۳۰}

تعاملات خویشاوندی

حلقه اتصال خویشاوندی خلفا را با هم قبل از هر چیز باید در خویشاوندی آنان با پیامبر یافت؛ چرا که دختران دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) همسران رسول (ص) بودند و دختران پیامبر، همسران دو خلیفه دوم (علی و عثمان) بودند.

با اندکی تأمل به اینکه چهار خلیفه از اولین اسلام آورندگان هستند و در کنار یکدیگر تلخی‌ها و مشکلاتی را از سوی دشمنان تحمل کردند و همیشه در کنار پیامبر بوده‌اند، تعاملات خویشاوندی و پیوند سببی بین آنها امری عادی و طبیعی به نظر می‌رسد.

علاقه علی بن ابی‌طالب به خلفا آن قدر بود که نام سه فرزند خویش را نامهای خلفای راشدین قبل از خود می‌گذارد و علاوه بر آن برحسب برخی روایات موجود در منابع اهل سنت و جماعت و به ندرت در منابع شیعی دختر خود، ام‌کلثوم را به عقد خلیفه دوم در می‌آورد.^{۳۱} در مورد این ازدواج عده‌ای قائلند که ازدواج اصلاً صورت نگرفته است و عده‌ای می‌گویند ازدواج بدون رضایت ایشان صورت گرفته است. آیا ایشان می‌توانست این زور را تحمل کند و دخترش را به عقد کسی درآورد که نه خود بدان راضی است و نه دخترش؟ کسانی که معتقدند این ازدواج صورت نگرفته است عبارتند از: شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ صدوق. اما عبدالجلیل قزوینی رازی و ابن شهر آشوب و محسن امین معتقدند که این ازدواج صورت پذیرفته است.^{۳۲}

تعاملات یاران علی بن ابی‌طالب با خلفا

در روایات تاریخی، مسئله‌ای تحت عنوان دسته بندی یاران هر یک از خلفا مشاهده نمی‌شود. اما با توجه به اهمیتی که بعضی از نویسندگان اخیر به آن داده‌اند، می‌توان گفت: کسانی را که به عنوان یاران علی بن ابی‌طالب نام برده‌اند، به پیروی از ایشان در یاری و همکاری با خلفا به خصوص در فتوحات نقش به‌سزایی داشتند. عده‌ای از آنان فرماندهی سپاه را به عهده داشتند و عده‌ای حاکمیت بعضی مناطق را می‌پذیرفتند و عده‌ای در سایر امور دیگر چون جمع‌آوری مالیات و قضاوت و ... خلفا



را مدنظر داشته باشد و هر روایت را که بر می‌گزیند، برای رد دیگری دلیلی داشته باشد.

اختلافات علی بن ابی‌طالب با خلفا

اختلاف میان گروهها و انسانها امری طبیعی است. اما آنچه مهم است، نوع اختلاف و چگونگی حل کردن آن است. اختلاف دو نوع است: اختلاف فرعی و اجتهادی و سلیقه‌ای و اختلاف اصولی و ریشه‌ای، نوع اول همان است که پیامبر فرمود: «اختلاف امتی رحمه» این اختلاف نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه رحمت و پیشرفت و ترقی مسلمانان را نیز دربردارد. این نوع اگر بین خلفا وجود داشت، نباید بر آنان عیب گرفت؛ مثلاً آنچه طبری از جیب بن حویرث نقل می‌کند که عمر در کار ترتیب دیوان مشورت کرد و علی گفت: هر سال اموالی را که پیش تو فراهم می‌شود، تقسیم کن و چیزی از آن را در خزانه مگذار. دیگران نیز نظراتشان را گفتند، خلیفه بر خلاف رأی علی و بر طبق رأی ولید بن هشام که گفت مثل پادشاهان شام دیوان ترتیب ده و سپاهی منظم کن، عمل نمود.^{۳۰}

اما اختلاف اصولی که هلاک کننده امتهاست، بین خلفا دیده نمی‌شود و تنها اختلاف آنان در مسائل اجتهادی دیده می‌شود. اگر هم شبهه‌ای برای آنها به وجود می‌آمد، رأی علی بن ابی‌طالب را می‌خواستند و بدون هیچ تردیدی رأی وی را می‌پذیرفتند. نمونه‌های زیادی را قبلاً در تعاملات ذکر کردیم و احتیاج به تکرار ندارد به هر حال خلفا اختلافاتشان را به طریق احسن حل می‌نمودند و به رأی ایشان اهمیت و توجه خاصی داشتند چرا که از مقام والای علمی، فقهی و ... وی آگاه بودند. اما مسلمانان اختلافات کوچک آنان را بزرگ کرده و گروهها و فرقه‌ها را به وجود آوردند و در این راه تا حد تکفیر یکدیگر پیش رفتند. ان شاء الله که اختلاف امت اسلام به اختلاف رحمت تبدیل گردد.

نتیجه‌گیری

طبق آنچه ذکر کردیم مشخص شد، بر خلاف کسانی که مدعی هستند حضرت علی (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) ۲۵ سال را در سکوت گذراند و نزد خلفا هیچ جایگاهی نداشت، ایشان نه تنها جایگاهی بس مهم بسان یک مشاور عالی نزد خلفا داشت و در همه مسائل و امور دارای رأی و نظریه بود، بلکه همیشه رهنمودهای ایشان چاره ساز مشکلات خلفای قبلی نیز بود. اختلاف ایشان با خلفا در مسائل فرعی و اجتهادی بود

را یاری می‌نمودند. بدیهی است اگر علی بن ابی‌طالب نمی‌خواست که یارانش در هیچ زمینه‌ای با خلفا همکاری داشته باشند، یاران وی هیچ اقدامی انجام نمی‌دادند و خلاف وی عمل نمی‌کردند. ایشان هیچگاه یارانش را از همکاری و مشارکت با خلفا منع نکرد بلکه همانطور که خود ایشان با آنان همکاری می‌کرد، یارانش را نیز با عمل خود تشویق می‌نمود.

سلمان فارسی در زمان عمر بن خطاب استاندار مدائن^{۳۳} و عثمان بن حنیف مسئول جمع‌آوری مالیات مردم کوفه بودند.^{۳۴} با مطالعه تاریخ فتوحات، می‌توان نقش یاران حضرت علی را چون عمار، براء بن عاذب، عثمان بن حنیف، مالک اشتر نخعی، حذیفه بن یمان، هشام بن عقبه، حجر بن عدی، مقداد بن اسود و ... از همان روزهای اول جنگ با مرتدین تا روزهای آخر حیات عثمان بن عفان یافت. سمتهای آنها نیز بیشتر فرماندهی جنگ یا والی ایالت و یا مقامهای عالی آن زمان بوده است.^{۳۵}

در میان یاران ایشان جایگاه ابوذر غفاری مبهم است. سؤال اساسی اینجاست که چرا ابوذر با وجود اینکه یک صوفی و زاهد است، اما در زمان خلیفه سوم تبعید شد؟ طبری آورده است که وقتی معاویه، ابوذر را به مدینه فرستاد، ابوذر به درخواست خود به عثمان گفت که پیامبر فرمود: هر گاه ساختمان به سلع رسید از مدینه بروم، عثمان گفت دستور را انجام بده، و ابوذر رفت و در ریزه مستقر شد و مسجد ساخت و عثمان به او شتر و دو غلام بخشید و به او گفت گاهی به مدینه بیاید که بدوی نشود و ابوذر چنان می‌کرد.^{۳۶} اما ابن اعثم می‌گوید: عثمان او را به ریزه تبعید کرد.^{۳۷} پس دو روایت در مورد وی وجود دارد: یکی رفتن به ریزه با درخواست خودش و دومی تبعید توسط خلیفه. اما کدام یک از این دو روایت صحیح است؟ ابن اعثم در همان کتاب ذکر می‌کند که عثمان می‌خواست عمار را تبعید کند ولی علی (ع) او را منصرف ساخت.^{۳۸} در امامه و سیاست آمده است که وقتی مردم به عبدالله بن ابی‌سرح اعتراض کردند، عزل وی از جانب علی بن ابی‌طالب و طبق نظر ایشان صورت گرفت.^{۳۹}

آیا ایشان که این همه اقتدار داشت که از تبعید عمار جلوگیری کند و حتی حکام ولایات را عزل و نصب کند، آیا نمی‌توانست مانع تبعید ابوذر یار صمیمی خود شود؟ ما به دنبال اثبات هیچ‌کدام از این دو روایت نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم که چگونه برخی مورخان هیچ اشاره‌ای به این روایت طبری ندارند و آن را نادیده می‌گیرند و تنها قضیه تبعید را مطرح می‌کنند. حال آنکه مورخ واقعی کسی است که در هر قضیه‌ای تمام ماجرا و تمام روایات

و در مسائل اصولی هیچ گونه اختلافی نداشتند. و در بسیاری از مسائل فرعی و اجتهادی نیز خلفا رأی ایشان را بر نظر خود ترجیح میدادند.

اما آنچه باید توجه داشت، این است که جدای از دشمنان واقعی اسلام که همیشه آشکار و نهان در پی ضربه به اسلام بوده‌اند، مسلمانان با نیت و علاقه‌ای خالص، اما بدون هیچ تعقل و تفکری به ظن خود در مورد دفاع از اسلام و عقیده خود بودند، ولی نه تنها به خاطر همین عدم دور اندیشی و تعقل به اختلافات دامن زدند؛ بلکه

بهانه را برای دشمن فراهم آوردند تا بهتر به اهداف خود دست یابد. لذا باید اول اصلاح را از خودمان آغاز کنیم و دوباره حیاتی نو به اسلام بخشیم.

به امید آنکه ما مسلمانان امروزی با قوه تعقل و نیتی خالص و دوراندیشی کامل اختلافاتمان را کنار گذاشته و امت واحد اسلام را بسازیم و توطئه‌های دشمنان اسلام را به خودشان بازگردانیم.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

پی نوشتها: (Endnotes)

۱. ابن عبدالبرقظبی مالکی، یوسف، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، بیروت، بی تا، ۱۳۲۸هـ، ج ۲، ص ۴۶۳.
۲. ابن سعد، ابوعبدالله محمد بن سعد بن منیع زهری بصری، طبقات کبری، ترجمه دکتر محمود دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۳۳.
۳. المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن والاقتوال و الافعال، حیدر آباد دکن، دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۱۷۹.
۴. طبری، محمدبن جریربن یزید، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ش، ج ۵، ص ۲۱۲۷.
۵. ابن اعثم کوفی، خواجه احمد بن محمد، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش، ص ۳۳۱.
۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسن الشافعی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۴ش، ج ۱، ص ۶۹۳.
۷. طبری، ج ۵، صص ۸-۱۷۹۷.
۶. المتقی الهندی، ج ۵، ص ۴۶۹.
۷. ابن اعثم، ص ۲۲۶.
۸. ابن عبد البر، ج ۲، ص ۴۶۳.
۹. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن محمد بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، لبنان، دارالبیروت، ۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۵۲۶.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۵۵۷.
۱۱. همان، ج ۳، صص ۵-۱۸۲.
۱۲. بلاذری، امام ابی الحسن البلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل، ابی جا، نشر نقره، ۱۳۳۷ش، ص ۲۶۴.
۱۳. مسکویه، ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۲۴۶.
۱۴. ابن اعثم، ص ۴۰.
۱۵. طبری، ج ۵، ص ۱۸۷۲/ابن اعثم، صص ۳-۱۶۲.
۱۶. طبری، ج ۵، ص ۱۹۴۳.
۱۷. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داوود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش، ص ۱۴۷.
۱۸. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن جعفر (ابن واضح)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۲۵۳۶ش، ج ۲، ص ۱۴۳.
۱۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر، تاریخ خلفا، مصر، مطبعه السعاده، ابی تا، ص ۸۸.
۲۰. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات زبان و فرهنگ ایران، چاپ دوم، ۱۳۴۴ش، ج ۱، ص ۱۲۲.
۲۱. ابن اعثم، ص ۲۳۳/مسعودی، ج ۲، ص ۳۱۸ / مسکویه، ج ۱، ص ۳۴۶.
۲۲. ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۶.
۲۳. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۴ش، ج ۶-۴، ص ۸۴۱.
۲۴. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن محمد المداثی المعتزلی، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قم، منشورات مکتبه آیت الله نجفی، ۱۴۰۴هـ، ج ۱، ص ۶۸.
۲۵. یعقوبی، ج ۲، ص ۲/ابن اعثم، ص ۵۵.
۲۶. ابن اعثم، صص ۳-۲۶۱.
۲۷. ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۶.
۲۸. یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.
۲۹. ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۵۰.
۳۰. طبری، ج ۵، ص ۱۸۷۲/ابن اعثم، ص ۱۶۲.
۳۱. طبری، ج ۵، ص ۱۸۰۰.
۳۲. طبری، ج ۵، صص ۸-۱۲۹۷.
۳۳. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱.
۳۴. بلاذری، ص ۲۶۶.
۲۹. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت، دارالکتب العربیه، چاپ سوم، ۱۳۴۶هـ، ج ۶، ص ۱۷۷.
۳۰. تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۶.
۳۱. ابن کثیر قرشی دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه فی التاریخ، قاهره، بی تا، ج ۶، ص ۸۱.
۳۲. به نقل از قائدان، اصغر، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (ع)، تهران، نشر امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش، ص ۱۱۷.
۳۳. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۶۶۳.
۳۴. همان، ج ۱، ص ۶۹.
۳۵. در مورد نقش یاران حضرت علی در زمان خلفا و منصبهای آنان اصغر قائدان در کتاب تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب مفصل بحث کرده است.
۳۶. طبری، ج ۵، ص ۲۱۳۵.
۳۷. ابن اعثم، صص ۳-۳۲۱.
۳۸. ابن اعثم، ص ۳۲۹.
۳۹. ابن قتیبه دینوری، ابی محمد عبدالله ابن مسلم، امامه و سیاسه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۰ش، ص ۵۹.
۴۰. طبری، ج ۵، ص ۲۰۴۶.

